

ما و زبان ترکی آذری

سید حسن امینی

می‌دانید که سوئیس - یکی از پیشرفته‌ترین و ثروتمندترین کشورهای جهان امروز - ملتی است که مردم آن به زبان‌های مختلف (آلمانی، فرانسه و ایتالیایی) سخن می‌گویند. صد البته، یک شهروند سوئیس فرانسه‌زبان، از یک شهروند سوئیس آلمانی‌زبان، نه کمتر و نه بیشتر سوئیس است. سوئیس، از آن همه سوئیس‌هاست و همه سوئیس‌ها - چه زبان‌شان فرانسه و چه آلمانی و چه ایتالیایی باشد - به یک اندازه سوئیس‌اند.

ایران عزیز ما نیز چنین است. ما امروز هفتاد میلیون ایرانی‌ایم. ایران، از آن همه‌ی ماست. آب، خاک، هوا، فضا، دریا، طبیعت، جنگل، معدن، آفتاب و ماهتاب و ستارگانش و حتی سایه‌اش و تاریکی‌هایش، هم‌چنان که تاریخ، فرهنگ و تمدن ایران و باز صد البته مشکلات امروزش و دغدغه‌های فردایش از آن همه‌ی ماست. همه‌ی ما از شهرستانی و تهرانی، عالم و عامی، قد بلند و قد کوتاه، بالاشهری و پایین‌شهری، در این سرزمین بزرگ، حق آب و گل داریم. ما هفتاد میلیون ایرانی امروز، مالک مشاع این سرزمین‌ایم و ما هر کدام در این خانه‌ی بزرگ سهمی در خور داریم. بله، ما حتی اگر چه حقوق‌مان ادا نشود، در همه‌ی مزایا و مواهب طبیعی و فرهنگی این کشور - از جمله نفت، ثروت، اساطیر کهن، قصه‌های شاهنامه، تاریخ غرور آفرین ایران، شعر فردوسی، سعدی، حافظ، مولوی، نظامی و نام و اعتبار ابن سینا و بیرونی و ملاصدرا - سهمیم و شریک‌ایم. خلاصه، «ایرانیت» و تعلق به ایران، حق انحصاری هیچ کس نیست و مال مشاع همه‌ی ماست.

تعلق به ایران، البته به ما حق می‌دهد، ما محق‌ایم. ما باید از فرصت‌های مساوی برای رشد و تعالی فردی و گروهی خود برخوردار شویم. ما باید حق خود را مطالبه کنیم و در برابر کسانی که حق ما را تضییع می‌کنند، بی‌واهمه بایستیم و با فریاد بلند مطالبات خود را به گوش همگان برسانیم. اما در قبال هر حقی، تکلیف هم هست. ما مکلف و موظف‌ایم که وحدت و یکپارچگی و هویت خودمان را پاس بداریم. اقتدار و ارزش واقعی ما در حفظ وحدت است. در عین حال، حق هم داریم به زادگاه خود، به قومیت خود، به زبان مادری خود، به تاریخچه‌ی خاندانی و خانوادگی خود هم بها بدهیم، و گرنه دچار گسست فرهنگی خواهیم شد. آنچه واجب است، رعایت اعتدال است که چگونه هم ایرانی بمانیم و هم فارس یا ترک و کرد و لر و بلوچ و ترکمن و عرب. حفظ این اعتدال، مستلزم وحدت در کثرت و کثرت در وحدت است. تاریخ ایرانی، یعنی: تاریخ همه‌ی اقوام ایرانی؛ هنر ایرانی، یعنی: هنر همه‌ی اقوام ایرانی؛ موسیقی ایرانی، یعنی: همه‌ی انواع و اقسام موسیقی‌های محلی ایرانی. باز، صد البته منابع زیرزمینی و پول نفت ایران هم یعنی: سرمایه‌ی ملی و همگانی همه‌ی ایرانیان.

قبول اصل کثرت در وحدت، مستلزم آن است که همه‌ی ما ایرانیان باید به حساسیت‌های فردی و گروهی، تعلق‌های زبانی، فرهنگی، قومی، مذهبی، عقیدتی و سلیقتی یکدیگر احترام بگذاریم، یعنی تا آنجا که اصل وحدت ملی و تمامیت سرزمینی ما به خطر نیفتد، تنوع و تکثر میان خودمان را بپذیرا باشیم. شوونیسیم به هیچ صورتش انسانی نیست. اما شکاف در وحدت ملی و گسست در هویت ملی هم، موجب ضعف ما و در نهایت تسلط دشمن خارجی خواهد شد. اگر ما پس از فروپاشی

نظام شاهنشاهی پهلوی یک وجب از خاک ایران را به دشمن ندادیم و تمامیت ارضی ایران با وجود حمله‌ی عراق به کشورمان، محفوظ ماند. برای آن بود که همه‌ی ایرانیان از ایران دفاع کردند. مردم، همه خود را ایرانی دانستند و از مرزهای ایران دفاع کردند.

امروز، دیگر آن وحدت در میان ما دیده نمی‌شود. عوامل سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی به انواع مختلف موجب تفرقه و بدبینی در بین ما شده است. یکی از این عوامل تفرقه، تبلیغ پان‌تورکیسم در میان هم‌وطنان آذربایجانی ماست. ما بی‌هر مناقشه‌ای، می‌پذیریم که زبان ترکی، یکی از زبان‌های زنده‌ی جهان است و امروز برابر آمارهای رسمی جهانی، قریب یکصد و بیست میلیون نفر در سطح وسیعی از قاره‌ی اوراسیا - از چین تا بالکان و از سیبری تا سوریه - به گویش‌های مختلف این زبان تکلم می‌کنند. ما با صدای بلند می‌گوییم که در ایران نیز نه تنها در چهار استان آذربایجان شرقی، آذربایجان غربی، اردبیل و زنجان، بلکه در بسیاری از استان‌های دیگر کشورمان بلکه در همین تهران نیز، تعداد بسیار زیادی از هم‌وطنان ما به ترکی سخن می‌گویند و نیز تخطئه نمی‌کنیم که زبان مردم آذربایجان با ترکی عثمانی که زبان رسمی ترکیه است، قرابت نزدیک دارد.

این را می‌گوییم و سپس اضافه می‌کنیم که تبلیغات پان‌تورکیسم نادرست است؛ زیرا اولاً (همچنان که دکتر منوچهر مرتضوی در مقاله‌ی مندرج در این شماره‌ی *ایران‌مهر* نوشته است)، مردم آذربایجان تا چندین قرن پس از اسلام، به شاخه‌ای از زبان پهلوی سخن می‌گفته‌اند. ثانیاً (همچنان که دکتر فاروق صفی‌زاده در مقاله‌ی مندرج در این شماره نوشته است)، مردم آذربایجان از جهت نژادی آریایی‌اند نه ترک. ثالثاً (همچنان که دکتر عنایت‌الله رضا در مقاله‌ای که ما در *چهل گفتار از چهل استاد در ایران‌شناسی* چاپ کرده‌ایم، نوشته)، آذربایجان همیشه بخشی از ایران بوده است و منطقه‌ای که امروز «جمهوری آذربایجان» خوانده می‌شود، یعنی آران و شیروان، در گذشته چنین نامی نداشته و در ۱۹۱۸ آن را به پیروی از سیاست ترکان جنین بر خوانده‌اند. رابعاً، میان زبان محاوره با زبان ادبی و دیوانی، تفاوت بسیار است و در هر صورت، تأثیر چشم‌گیر فرهنگ ایرانی و ادب پارسی بر ادبیات گفتاری و نوشتاری ترکی آذری قابل انکار نیست، بلکه قولی است که جملگی بر آنند. تا بدان جا که در اکثر دایرة‌المعارف‌های جهان، نه تنها ادبیات ترکی آذری، بلکه ادبیات ترکی عثمانی (اسلامبولی) نیز در برابر ادبیات فارسی، ادبیات درجه‌ی دوم معرفی شده است.

زبان محاوره‌ی اکثر سلاطین ایران (از جمله غزنویان، سلجوقیان، خوارزمشاهیان، صفویان، افشاریان و قاجاریان) ترکی بود. شاه اسماعیل صفوی مستخلص به ختایی، خود دیوان شعری به زبان ترکی دارد که دکتر تورخان گنج‌های آن را در ایتالیا چاپ کرده است. البته بعضی‌ها در صحت انتساب این دیوان به شاه اسماعیل هم تأمل دارند، اما اگر در انتساب آن دیوان ترکی به آن پادشاه تردید باشد، باز در شعر گفتن شاه اسماعیل به هر دو زبان پارسی و ترکی، تردیدی نیست، چرا که سام میرزا، فرزند هنرمند شاه اسماعیل، در تذکره‌الشعراى خود موسوم به *تحفه‌ی سامی* می‌گوید: «حضرت شاه اسماعیل صفوی... با وجود این عظمت و اعتلا و اشتغال به امور دین و دنیا، گاهی بنا بر تشحیذ خاطر دریا مفاطر، متوجه طبع آزمایی می‌گشته‌اند... تخلص همایون ایشان در ترکی و پارسی خطایی [کذا] ختایی صحیح است] است و مولانا امیدی در قصیده‌ای که در باب جنگ ایشان و حضرت سلیم پادشاه گفته، در مطلع ایمایی بدین معنی کرده: قضا در کارگاه کبریایی / کشیده نقش اسلمی / خطایی» (*تحفه‌ی سامی*، چاپ رکن‌الدین همایونفرخ، ص ۱۱).



از راست:

دکتر منوچهر مرتضوی - دکتر بهادری - شهریار - نیکانندیش

ما باید گفت و گوی تمدن‌ها را، مردم‌سالاری را، حقوق بشر را در عمل پاس بداریم. ماده‌ی ۲ اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر می‌گوید: «هر کس می‌تواند بدون هیچ‌گونه تمایز، مخصوصاً از حیث نژاد، رنگ، جنس، زبان، مذهب، عقیده‌ی سیاسی یا هر عقیده‌ی دیگر... از تمام حقوق و کلیه‌ی آزادی‌هایی که در اعلامیه‌ی حاضر ذکر شده است، بهره‌مند گردد.»

اصل ۱۵ قانون اساسی حاضر می‌گوید:

«زبان و خط رسمی و مشترک مردم ایران، فارسی است... ولی استفاده از زبان‌های محلی و قومی در مطبوعات و رسانه‌های گروهی و تدریس ادبیات آن‌ها در مدارس، در کنار زبان فارسی آزاد است.»

در عمل هم پس از انقلاب ۱۳۵۷، آزادی نشر مطبوعات به زبان‌های اقوام مختلف ایرانی - بویژه به ترکی آذری - رعایت شد. اما ناراضی‌ها و شکایت‌هایی که در این ابواب از سوی بان‌تورکیست‌ها شنیده می‌شود، اگرچه از جهت محتوایی در محکمه‌ی وجدان مشروعیت دارد، از این جهت که حمله را متوجه فارس‌ها و نه متوجه حاکمیت می‌کند، مشروعیت ندارد. مگر جمهوری اسلامی، حقوق شهروندان دیگر خود را بهتر ادا کرده است؟ چرا میان شهروندان مظلوم و محکوم تفرقه می‌افکنید؟ زندانبانان را رهنا کرده‌اید و به جان هم‌بندان زندانی خود افتاده‌اید؟

جنگ ترک و فارس ممکن است به سود ترکیه یا روسیه یا آمریکا و انگلیس باشد، اما به سود مردم تبریز و ارومیه و اردبیل و زنجان نیست. راه نجات، احترام به حقوق بشر و حقوق شهروندان است. ستم حاکمیت‌های مسلط دیروز و امروز نباید به حساب قومیت فارس و ایرانیان فارسی‌زبان گذاشته شود. مگر آلودگی هوا، فساد مالی، اعتیاد، عدم امنیت و... در تهران و مشهد و رشت و شیراز، کمتر از تبریز است؟ مگر امثال من که در همین جمهوری اسلامی به کتاب‌هایمان مجوز داده نمی‌شود، خودمان حتی برای نشر محله‌ای ادبی رذ صلاحیت می‌شویم، بی‌هرگونه محاکمه‌ای ممنوع‌الخروج می‌شویم، بی‌هر دلیلی برای آن که بدانند زیر ذره‌بین هستیم، احضار می‌شویم، کمتر از برادران ترک‌زبان‌مان تحت فشاریم؟ مگر این فشارها و قانون‌شکنی‌ها، فقط در حوزه‌ی قضایی آذربایجان معمول می‌شود؟ مگر عوامل فشار و ارباب همه‌ی فارسی‌اند؟ نه! یاور کنید که ایران دوستان، ملی‌گرایان و خلاصه همه‌ی هم‌وطنان ما، چه پارسی‌زبان و چه ترکی‌زبان، از این اوضاع غیر قابل تحمل رنج می‌برند. دشمن به اندازه‌ی کافی با ما نامهربان است! بیایید ما مظلومان و ستم‌دیدگان با هم مهربان باشیم.

با این همه، زبان رسمی ادبی و دیوانی، در طول سلطنت تمام این سلسله‌های ترک‌تبار، زبان فارسی بوده است. در طی این دوره‌ها، با آن که هیچ‌گونه منعی از سوی حاکمیت‌های وقت، در اشاعه‌ی زبان ترکی در ایران وجود نداشت، اکثریت قریب به اتفاق سخنوران و فرهنگ‌آفرینان ترک مقیم ایران به صرافت طبع به ادبیات فارسی روی آوردند و بویژه در ادب مکتوب و بالاخص در ادب منثور، خیلی به ندرت از زبان ترکی استفاده می‌کردند. بنابراین از آغاز، تا اواسط قاجاریان نه تنها در عمل آثار نوشتاری به زبان ترکی آذری تحت‌الشعاع زبان فارسی بود، بلکه کسانی همچون مولانا جلال‌الدین محمد بلخی که از سنین دوازده - سیزده سالگی به بعد تا پایان عمر در آسیای صغیر می‌زیست، نه تنها شعر ترکی نسروده است، بلکه زبان ترکی نیز نمی‌دانسته است. البته در مثنوی و نیز در دیوان شمس، بعضی مصرع‌ها یا عبارتها به زبان ترکی دیده می‌شود که آن‌ها را محمد شرف‌الدین یا لتقایا در ۱۹۳۴ میلادی طی مقاله‌ای گردآوری کرده است و همان مقاله را دکتر خیام‌پور به پاریس درآورده و در ۱۳۲۹ در نشریه‌ی دانشکده‌ی ادبیات تبریز و دکتر تورخان گنج‌های در *نامواره‌ی امین: چهل گفتار در ایران‌شناسی و اسلام‌شناسی* از انتشارات دایرةالمعارف ایران‌شناسی در ۱۳۸۲ منتشر کرده‌اند. اما هیچ کس تاکنون شعری از مولانا به زبان ترکی سراغ ندارد، بلکه فرزند و جانشین مولانا - سلطان ولد - نیز که زابیده و پرورنده‌ی محیط ترک زبان آسیای صغیر بوده است، زبان ترکی نمی‌دانسته است و به زبان ترکی اثری تولید نکرده است.

در عصر پهلوی‌ها، محدودیت‌هایی برای استفاده از زبان ترکی آذری از طریق وزارت آموزش و پرورش و وزارت فرهنگ و هنر اعمال می‌شد. با این همه، خلق شاهکار «حیدر بابایه سلام» به وسیله‌ی استاد سید محمدحسین شهریار که نقطه‌ی عطفی در ادبیات مکتوب زبان ترکی آذری بود، در همین عصر اتفاق افتاد. شهریار گفت:

حیدربابا، ایلدیریم‌لار شاخاند

سنلر، سولار، شاققیدیبوب آخاند

قیزلار اونا صف باغلیبوب باخاند

سلام اولسون شوکتوزه، ائلوزه!

منیمده بیر آدیم گلین دیلوزه!

این بند را دکتر محمدعلی سجادی به چنین ترجمه کرده است:

هنگامه‌ی فروز بیایی ز برق چند،

سیلاب‌ها خروش زده تند می‌روند،

صف بسته دختران و بر آن خیره می‌شوند،

حیدر بابا به شوکت تو، قوم تو، سلام

باشد زبان گشوده، کنی یاد من به نام

کریم مشروطه‌چی نیز همین بند را چنین به نظم ترجمه کرده است:

حیدربابا، به گاه چکاچاک رعد و برق

امواج آب غرّد و کوبد به صخره فرق

صف بسته دختران به تماشا، به رسم شرق

انگه ز من سلام بر آن دودمان‌تان

باشد که نام من برود بر زبان‌تان

من، ترک نیستم و ترکی نمی‌دانم، اما با خواندن همین ترجمه‌های

فارسی، می‌گویم و می‌نویسم که: کدام ادب‌دوست و فرهنگ‌گوری است که «حیدر بابایه سلام» شهریار را به مثابه‌ی یک شاهکار ادبی نستاید و ارج نگذارد؟ یا کدام ایران‌دوستی است که حق ایرانیان بسیار زیادی را که زبان مادری ایشان فارسی نیست، ذره‌المثقالی کمتر از پارسی‌زبانان گمان کند؟